



مقعدِ خورشیدی

ژرژ باتای

ترجمه : پیمان غلامی

alonzomorning@gmail.com

بدیهی ست که دنیا تماماً پارودیک [۱] است. به بیان دیگر هر چیزی که دیده می شود، پارودی دیگری ست. و یا همان چیز است با شکلی فریبنده.

تا به حال، جملات برای چرخیدن در ذهن های مشتاق به تعمق آغاز می شدند. در اینجا تلاشی کاملاً شناساننده رخ می دهد چراکه به کمک یک اتصال و جفت شدن، هر جمله چیزی را به چیزی دیگر مرتبط می سازد. همه چیزها براحتی به هم مربوط می شوند؛ اگر که کسی بتواند در یک نگاه به آن دست یابد. این نوشتار در نهایت ترسیم خطوط اصلی اندیشه آریادنی [۲] تا دخمه پر پیچ و خم اش است.

اما جفت شدن ترم ها برانگیزنده تر از جفت شدن بدن ها نیست. وقتی من فریاد بزنم "من خورشید هستم" نعوظ کاملی نتیجه خواهد شد، چراکه مصدر فعل "بودن" [۳] بیانگر نهایت شیدایی و دیوانگی ست.

همگان آگاهند که زندگی پارودیک است و فاقد یک تفسیر است. بنابراین سرب پارودی طلاست. هوا پارودی آب است. دایره پارودی خط استواست. نزدیکی جنسی پارودی جنایت است.

طلا، آب، استوا و یا جنایت هر یک می توانند به عنوان اصل چیزها مطرح شوند.

و اگر خاستگاه چیزها نه همچون زمین یک سیاره، که بستر و بنیاد ان به نظر می آید ، بلکه همچون حرکت مدور سیاره که بدور یک مرکز متحرک شرح داده می شود باشد، آنگاه یک خودرو، یک ساعت و یا یک ماشین خیاطی می تواند بشکلی همسان بعنوان اصلی تولیدی پذیرفته شود.

دو نوع جنبش ابتدایی عبارتند از حرکت دورانی و حرکت جنسی که درهم آمیزی ایندو بوسیله ی چرخ ها و پیستون های لوکوموتیو بیان می شود.

این دو جنبش متقابلاً تبدیل شده اند، یکی به دیگری.

بنابراین، زمین با چرخش باعث نزدیکی جنسی حیوانات و انسان ها می شود و ("نتیجه" به اندازه ی "دلیلی" که تحریک کننده است، اهمیت دارد) حیوانات و انسان ها با نزدیکی جنسی، باعث چرخش زمین می شوند.

نزدیکی جنسی، ترکیب فنی یا دگرسانی همین حرکت هاست که کیمیاگران به عنوان سنگ جادو که هر سنگی را به طلا بدل می ساخت، بدنبالش بودند.

نزدیکی جنسی تماماً استفاده از همین ترکیب جادویی ارزشمند است که فرد به کمک آن می تواند موقعیت بشر حاضر را در قلب عناصر تعیین نماید.

یک کفش لاش شده، یک دندان فاسد، یک بینی سربالا، و آشپزی که در سوپ کارفرمای خود تف می اندازد؛ همگی چنان دوست داشتنی اند که یک پرچم جنگ برای ملیت.

یک چتر، یک فرد هفتاد ساله، یک دانشجوی سمیناری، بوی تخم مرغ های گندیده، چشمان فریبنده یک قاضی؛ همگی منابعی هستند که عشق از آن تغذیه می کند.

سگی که شکم یک غاز را می درد، یک زن مست در حال استفراغ، بزاق دهان یک حسابدار، یک ظرف حاوی خردل؛ نشانگر درهم برهمی ای است که همچون ناقل عشق عمل می کند -

مردی که خود را میان دیگران می بیند آزار می بیند چراکه او نمی داند چرا جزئی از این دیگران نیست.

در رختخواب، کنار دختری که عاشق اش است، فراموش می کند که نمی داند چرا بجای بدنی که لمسش می کند، خودش است.

او بدون دانستن این موضوع، از نابینائی روانی ای که از فریاد زدن بازش می دارد رنج می برد، فریاد زدن از اینکه او خودش دختری ست که حضورش را در طول لرزش در بازوان خود فراموش می کند.

عشق، یا خشم بچگانه، یا پوچی احمقانه ی بیوه زنی که دارایی از شوهرش به او ارث رسیده، یا هرزه نگاری دفتری، یا خواننده ماهر سوپرانو، فردیت های فراموش شده در ساختمان های گردو خاکی را سردرگم می سازند.

اینان بخوبی می توانند برای یافتن یکدیگر تلاش کنند اما جز تصاویری پارودیک چیز دیگری را نخواهند یافت. اینان خوابیده باقی خواهند ماند، تهی چون آینه ها.

دختر بی روح و غایبی که از بازوان من بشکلی غیررویایی آویزان می شود، به اندازه در و پنجره ای که می توانم نگاهشان کنم یا از کنارشان بگذرم، برایم غریبه خواهد شد.

من دیگر بار، لاقیدی را وقتی بخواب می روم (به او اجازه می دهم ترکم کند)، بواسطه ی بی علاقگی نسبت به اتفاقاتی که می افتد، درمی یابم.

برای این دختر غیرممکن است، که وقتی من او را در آغوش می گیرم، بفهمد که چه کسی را کشف خواهد کرد. چراکه او لجوجانه همه چیز را فراموش می کند.

دستگاه های منظومه ای که در فضا همچون دیسک های سریع می چرخند، و مرکزشان نیز چرخان است، بیانگر دایره های بیکران بزرگتری هستند، تنها بشکلی پیوسته از موقعیت خودشان به موقعیتی دیگر حرکت می کنند و به آن بر می گردند و گردش خودشان را کامل می کنند.

حرکت شکلی از عشق است، ناتوان از باقی ماندن در وجودی بخصوص، سریعاً از وجودی به وجودی دیگر گذر می کند.

اما فراموشی ای که در این مورد تعیین کننده است، تنها بهانه ای ست از طرف حافظه.

یک مرد به وقاحت یک روح از تابوت برمی خیزد و بطریقی مشابه به جای خود باز می گردد.

او چند ساعت دیرتر بر می خیزد و بعد دوباره بجایش باز می گردد. و اتفاقاتی مشابه هر روز تکرار می شوند؛ این نزدیکی جنسی بزرگ با فضای آسمانی، با چرخش زمین به دور خورشید تنظیم می شود.

بدین سان، علیرغم اینکه زندگی این دنیایی براساس ریتم این چرخش به جنبش در میآید، تصویر این حرکت نیست که زمین را می گرداند، بلکه دخول جنس مذکر به جنس مونث و خروج کامل آن برای ورودی دوباره است که موجب گردش زمین می شود -

عشق و زندگی، تنها بدین دلیل که همه چیز در کره زمین با لرزش دامنه ها و دیرش های مختلف از هم جدا شده است، بنظر مجزا می آیند.

هرچند، هیچ لرزشی از حرکت های دایره ای پیوسته، که درهم آمیخته نشده باشد وجود ندارد؛ بطریقی مشابه، لوکوموتیوی که بر روی سطح زمین می غلتد، تصویری از مسخ شدگی مکرر است.

موجودات تنها می میرند تا بدنیا آیند. مانند رفتار آلت مردانه که بدنها را تنها بدین دلیل ترک می گوید که به آنها وارد شود.

گیاهان در جهت خورشید بلند می شوند و بعد در جهت زمین فرو می افتند.

درختان با حجمی عظیم از شاخه های جوانه زده که بسمت خورشید بلند می شوند، به سمت خاک ریشه می زنند.

درختانی که زورمندانه به بالا صعود می کردند، با آذرخش می سوزند، خرد می شوند، یا ریشه کن می شوند. به خاک باز می گردند، آنها به شکلی دیگر از خاک برخوانند خاست.

اما نزدیکی جنسی چندریخت اینان، تابعی از چرخش همسان زمینی ست.

ساده ترین تصویر از زندگی ارگانیک همسان با چرخش، جزر و مد است. نزدیکی جنسی ارگانیک و چندریخت زمین با خورشید از حرکت دریا، (جزر و مد / نزدیکی جنسی همسان زمین با ماه) برمیآید [۴].

اما اولین شکل از عشق خورشیدی، ابری ست که بر فراز عنصر مایع بالا می آید. گاهی اوقات ابرهای شهبانی هنگامی که آذرخش در لایه های اتمسفر رخنه می کند، به یک طوفان تبدیل می شوند و به شکل باران به زمین باز می گردند.

به زودی، باران دوباره به شکل گیاهی بیحرکت رو به بالا صعود می کند [۵].

زندگی حیوانات کلاً برآمده از حرکت دریاهاست. زندگی از راه آب های شور در درون بدن ها ادامه می یابد.

سپس دریا، نقش اندام زنانه را که تحت تحریک آلت تناسلی مرد، آبگون شده است، برعهده می گیرد.

دریا پیوسته استمناء می کند.

عناصر جامد، با ترکیب و درآمیختن در آب، با حرکتی شهوانی، زنده می شوند و به شکل ماهی پرنده [۶] بیرون می جهند.

نعوظ و خورشید رسوا می شوند؛ همچنانکه لاشه، و تاریکی زیرزمین.

گیاهان بطور یکنواخت به سمت خورشید متمایل می شوند، از طرف دیگر انسانها در مخالفت با حیوانات دیگر، لزوما چشمانشان را برخواهند گرداند، گرچه ساقه ها شبیه به درختان هستند.

چشمان انسان نه خورشید را، نه نزدیکی جنسی، لاشه، و نه ابهام را تاب نمی آورد. اما با واکنش های متفاوت.

وقتی صورتم به هیجان در می آید، قرمز و شهوت انگیز می گردد.

صورتم در زمانی مشابه، از طریق عکس العملی غیرارادی و ناخوشانه، یک نعوظ خون آلود و یک تشنگی طاقت فرسا را برای بی شرمی و هرزگی فاش می کند.

به همین دلیل من از بیان اینکه صورتم یک ننگ است و امیالم تنها از طریق JESUVE اظهار می شوند هیچ ترسی ندارم.

کره زمین پوشیده از آتش فشان هاست ، که همچون مقعدش عمل می کنند.

هرچند کره زمین هیچ نمی خورد، ولی معمولاً شدیداً احشاء و امعاء خود را دفع می کند.

این محتویات با سروصدای شدیدی به بیرون پرتاب می شوند و با جاری شدن در کناره های JESUVE مرگ و وحشت را همه جا پخش می کنند.

درحقیقت، حرکات شهوانی خاک به اندازه حرکات آب بارورساز نیست اما بسیار سریعتر است.

گاهی اوقات زمین بر اثر هیجانات استمناء می کند و همه چیز در سطح آن متلاشی می شود.

بدین سان JESUVE تصور یک حرکت شهوانی ست که ایده های جمع شده در ذهن را می رباید و به آنها نیروی یک فوران ناگهانی را می بخشد.

این نیروی فوران کننده در افرادی جمع می شود که لزوماً در موقعیت اجتماعی پایینی قرار گرفته باشند.

بورژواها، کارگران کمونیست را به زشتی و کثیفی آلات تناسلی پرمو یا بخش های پایینی آن می بینند. دیر یا زود، فورانی رسواکننده خواهد بود که سران اصیل و اخته بورژواها را خرد و نابود خواهد کرد [۷].

انقلابی شهوانی و احتراقی آتشفشانی خواهد بود که با تمامی بهشت ها مخالفت خواهد کرد.

چنانکه عشق سرسختانه تحت محدودیت های باروری رخ خواهد داد.

در مخالفت با باروری آسمانی بلایایی زمینی وجود دارد؛ تصور عشق زمینی بدون موقعیت، نعوظ بدون رهایی و بدون بدون محدودیت، رسوایی و وحشت.

سپس عشق در گلویم فریاد خواهد زد، "من JESUVE هستم، پارودی چرکین خورشید سوزان و کورکننده."

میخواهم وقت تجاوز به دختری که میتوانم به او بگویم : "تو شب هستی"؛ گلویم را جر بدهم.

خورشید مخصوصاً عاشق "شب" است و خشونتِ روشنی بخشِ خود را به سمتِ زمین می تاباند اما خود را از دستیابی به شب ناتوان می یابد اگرچه وسعتِ شبانه یِ زمینی پیوسته در مقابلِ بی شرمیِ پرتوِ خورشیدی قرار می گیرد.

حلقه خورشیدی، مقعد دست نخورده بدن آن دختر در هجده سالگی ست که هیچ چیز کور کننده ای بقدر کفایت نمی تواند با آن مقایسه شود مگر خورشید، اگرچه مقعد، خود شب است.

توضیحات مترجم :

[۱] پارودیک بودن نگاهی است که در آن انگار هر چیزی به شکلی تمسخر برانگیز و احمقانه در چیز دیگر تکرار شده باشد. در این تقلید مورد نظر باتای، این "چیز" میتواند هر "چیزی" باشد. مهم تکرار پذیری فریبنده ی "یکی" در "دیگری" است. انگار حالتی آینه وار دارد که دومی انعکاسی از اولی میباشد.

[۲] آریادنی یا Ariadne، دختر Minos پادشاه جزیره Crete، از اسطوره های یونانی است. در اسطوره های یونانی داستانی نقل شده است که بر اساس آن غول نیمه انسان نیمه حیوانی به نام مینیاتور آزادی یونان را به گرو گرفته بود و هر سال آتن می بایست جوانانی را قربانی او می کرد این غول در مکان مرموزی قرار داشت که هر گاه کسی به سراغ او می رفت که او را بکشد دیگر نمی توانست از هزارپیچ راهی که به او منتهی می شد به خانه بر گردد تا بالاخره جوان ورزیده و ورزشکاری به نام ته زوس موفق شد غول را بکشد و سالم به خانه بر گردد و آتن را از شر غول رها کند. دلیل موفقیت ته زوس طناب طلایی آریادنی Ariadne بود که به وسیله آن توانست مسیر هزار توی برگشت به سوی خانه را پیدا کند. و نیز در اسطوره ها، پهلوانی یونانی به نام تزئوس، به درون هزار تویی رفت تا هیولایی را بکشد. معشوقه اش آریادنی، کلاف نخی به او داد تا در طول راه کم کم بازش کند و موقع بازگشت گم نشود.

[۳] منظور از مصدر فعل بودن همان "To Be" در انگلیسی است.

[۴] یعنی ارگاسم بین ماه و زمین بدون تماس جنسی

[۵] یعنی ارتباط مستقیم همان ارگاسم بدون تماس جنسی

[۶] در اینجا صورت فلکی "ماهی پرنده" در آسمان شب مد نظر است.

[۷] این رخداد دقیقاً بدلیل پارودیک بودن است، چراکه قسمت پایین آلت تناسلی یعنی بخش های چرکین، زشت و پرمو است که قسمت بالایی خود یعنی آلت تناسلی را رسوا می کند. اگر کمی به عقب برگردیم مثال دریا و خورشید عینیت این قضیه خواهد بود.

